

## دوسند رسمی دولت انگلیس درباره چگونگی امضاء فرمان مشروطیت و شمه‌ای از فعالیت‌های مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی و شهادت وی

با اینکه تا کنون درباره مشروطیت ایران توسط مورخین و نویسندگان ایرانی و اروپائی مطالب زیادی بصورت کتاب، مقاله و بارساله نوشته شده است معیناً گاه و بیگاه اوراق و اطلاعاتی بدست می‌آید که هنوز انتشار نیافته و در عین حال نسبتاً تازه‌گی دارد ضمن مطالعه اسناد سیاسی دولت انگلستان دو گزارش رسمی از سراسپرینگ ریس سفیر دولت انگلیس در دربار شاهنشاهی ایران خطاب به سرادوارد کبری وزیر امور خارجه انگلستان بدست آمد که دارای اهمیت می‌باشد. زیرا این گزارش میرساند که مرحوم مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را با طیب خاطر امضاء نکرده بلکه بیشتر در اثر فشار آزادیخواهان و بعضی از علما از روی ترس ناچار گردیده خودش را تسلیم اراده آنان بنماید اینک دو گزارش نامبرده بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد:

نامه محرمانه شماره ۱۶ مورخ ۲ ژانویه ۱۹۰۷ از سراسپرینگ ریس به سرادوارد کبری .

عالی جنابا شاید تقدیم شرح جریان چگونگی اعطاء مشروطیت به ملت ایران برای اطلاع آن عالی جناب بی‌فائده نباشد این اطلاع را من از کسی که خود شخصاً بازیکر عمده در این حادثه بوده است دریافت داشته‌ام مشارالیه چنین اظهار میداشت: «پس از اینکه در شورا (منظور جلسه مشورتی است نه مجلس شورای ملی) بانمایندگان انجمن توافق حاصل شد دیدیم تمام اشکالات و اختلافات برطرف گردیده است ولی وقتی که ما با اتفاق نمایندگان بانجمن آمدیم و تصمیماتی را که در شورا در مورد قوانین اساسی مجلس سنا گرفته بودیم به آنان اعلام کردیم اول همه سکوت اختیار نمودند ولی ناگهان شخصی از میان گروه تماشاچیان فریاد زد و گفت «آقایان به مجلس خیانت شده است» فی الفور وضع

بکلی بهم خورد و این آشفتگی از داخل مجلس به خارج نیز سرایت نمود کلاما روشن شد که مردم پیشنهادات مارا هرگز قبول نخواهند کرد بین ما و اعضاء انجمن مذاکرات زیادی رد و بدل شد و کار بمجادله کشید ما دیدیم شکاف خیلی عمیق است و نمیشود آنرا باین آسانی بهم وصل نمود ولی یکعده از طرف مجتهدین و سران مذهبی به میان مجلس آمده و اظهار داشتند «مجادلات ما فقط به نفع دشمنان آزادی تمام خواهد شد» این اظهار در حاضرین اثر کرد بنا بر این ما باهم موافقت کردیم که در پیشنهادات خودمان تغییراتی بدهیم و ولیعهد (محمدعلی میرزا) نیز راجع به مطالبی که بنظر ما ضروری میرسید هیچگونه اشکالی نتراشید ملت نیز هر آنچه را که ما با آن موافق بودیم پذیرفتند دیگر گفتگوئی بر میان نیامد مجادلات خاتمه یافت.

ولیعهد نوشت مرا نزد شاه فرستاد اعلیحضرت روی صندلی راحتی لم داده بودند با اینکه خیلی خسته بنظر میرسید هنوز قادر بر تکلم بود و حواسش سر جای خود بود و قتیکه ما مور نوشت مرا حضور شاه تقدیم کرد و شاه متوجه شد که مر بوط به قانون اساسی است و برای امضاء نزد وی آورده اند یک ضرب المثل ایرانی را بر زبان می آورد: لیس علی المرضی خرج در متن انگلیسی نوشته شده: «تصمیم شخص مریض ناخوشی باری آورد» و از امضاء خود داری نمود.

این جریانات در روز یکشنبه رخ داد طولی نکشید که مردم در خارج خبردار شدند سپس یکعده از مجتهدین عریضه ای حضور شاه عرض و اظهار داشتند اگر شاه قانون اساسی و فرمان مشروطیت را امضاء ننماید در تمام ایالات ایران شورش و انقلاب برپا خواهد شد و این معصیت و گناه بزرگ متوجه شخص شاه میباشد و هر گاه خون مردم بیگناه که در سایه توجه شاه قرار گرفته اند در اثر قصور و تامل وی ریخته شود نفرین خدا تالب گور دامنگیر وی خواهد شد.

این نامه به قصر رسید و در حضور شاه بدست یکی از درباریان مقرب افتاد مشارالیه نامه را خواند و بعد پاره کرد سپس آهسته گفت: «این مطلب نباید بگوش شاه برسد» شامرا ترس برداشت و بوئی بردا صرار کرد باید به او گفته شود مضمون آن نامه چه بوده وقتی که آخر سر موضوع نامه را شنید اظهار داشت «من فردا امضاء خواهم کرد» چند نفر از آقایانیکه

در حضور شاه بودند عرض کردند «قربان. بهتر است همین امشب امضاء فرمائید» ازینرو شاه ولیعهد و صدراعظم را احضار نمود و در حضور آنان فرمان مشروطیت و قانون اساسی را امضاء کرد وقتی که امضاء آن تمام شد گفت «حالا با آرامش خاطر میتوانم بمیرم»<sup>۱</sup>

در دنبال این نامه سفیر انگلیس در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۰۷ ضمن گزارش ماهیانه درباره حوادثی که در ایران رخ داده راجع به مشروطیت ایران مطالب زیر را نوشته است :

«قانون اساسی در ۳۰ ماه گذشته (دسامبر) ساعت ۶ بعد از ظهر توسط شاه امضاء گردید سپس ولیعهد و صدراعظم هر دو مهر خودشان را روی آن زدند و بلافاصله روز اول ژانویه تسلیم انجمن گردید سید جمال الدین واعظ شهیر و برجسته ( والد نویسنده جلیل القدر آقای سید محمد علی جمال زاده ) خطاب به جمعیت بسیار انبوهی که در مسجد مرتباً همه روزه جمع می شدند در تمام مدت ماه گذشته نطق های تکان دهنده و مهیج ایراد می نمود برای اینکه از خط مشی و افکار وی مستحضر شوید مطالب زیر که نمونه بی از گفتارهای اومی باشد بعرض می رسد: (خوانندگان فراموش نفرمایند که گفتار مرحوم سید جمال الدین از متن انگلیسی ترجمه شده است) آقایان علما بمن میفرمایند ولیعهد طرفدار مشروطیت است امیدواریم چنین باشد! ولی من بشماها تذکر میدهم هیچ ملتی هرگز در جهان تا کنون دیده نشده که آزادی و حریت را بدون خونریزی بدست آورده باشد! شما باید عنداللزوم همان کاری را که روسها کردند انجام بدهید تا روسیه با داشتن قشون دو میلیون نفری که به او مثل یک پدر یک ولی نعمت حتی مانند (استغفراله) یک امام نگاه میکردند مجبور شد از افکار عمومی تبعیت نموده و مشروطیت را بملت اعطاء نماید شماها نباید از جان خود بترسید مرگ با شرافت بمراتب اولی تر از زندگی در اسارت است ما باید جان خود را فدای دولت و ملت بنمائیم در روسیه حتی بچه ها در راه آزادی جنگیدند من در یک روز نامه خواندم چندی پیش یک پسر بچه ۱۲ ساله در کوچه های یکی از شهرهای روسیه می دوید و داد می زد آزادی! آزادی! آزادی! قزاقها او را دنبال کرده و بسوی او تیرانداختند آن پسر با اینکه زخمی شده بود هم چنان می دوید و فریاد می زد آزادی! تا اینکه خود را به تیر تلگراف رسانید و بالای تیر رفت و آن کلمه مقدس را

تکرار نمود تا اینکه بار دیگر هدف گلوله قرار گرفت و جسد مرده‌وی بر روی زمین افتاد. این است راه و روش بدست آوردن آزادی! سران مذهبی و آقاییان علما حالا می‌فرمایند شاه آتیه ما هواخواه مشروطیت است ما هم کمال امیدواری را داریم که همینطور باشد ولی هر گاه او روزی عقیده خود را تغییر دهد باید بدانند که رفتار ما نیز نسبت بوی عوض خواهد شد.

### اهضاء سر سبیل اسپرینگ

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی بطور حتم سهم بزرگی در بیداری ایرانیان داشته است و او تنها کسی بود که عملاً راه را برای پیشرفتهای بعدی در طریق آزادی باز نمود و هر گاه نطق‌های آتشین و گفته‌های دلنشین و بلاغت و فصاحت او نبود هرگز مردم ایران به این آسانی آنهمه فداکاریها و از خودگذشتگی‌ها را متحمل نمی‌شدند علت هم این بود هر چه رامی گفت به آن اعتقاد داشت و هم‌هش از ته دل بود این است که گفته‌های او در دل مردم می‌نشست خودش هم می‌دانست بالاخره باید جان خود را در این راه از دست بدهد.

موقعی که می‌خواستند سید جمال‌الدین را از تهران تبعید نمایند و عین‌الدوله اصرار و تأکید می‌نمود که سید باید دهه‌ی عاشورا را در تهران نباشد و او را تهدید به قتل نمود مرحوم بهبهانی ناگزیر شد سید جمال‌الدین را راضی کند بطور موقت به قم برود عین‌الدوله برای سید جمال‌الدین مبلغ یکمیزار تومان (به ارزش صد هزار تومان فعلی) وجه نقد فرستاد که صرف خرج راه نماید ولی سید جمال‌الدین آن پول را قبول ننمود و رد کرد در ضمن فرمود «مقصود همه ما فقط این است که شاه مجلس شورا بدهد من اگر بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است با کمال رضا و رغبت برای کشته شدن حاضر می‌شوم»

سید جمال‌الدین شخصیتی بود خود ساخته و اگر تمول و نفوز و معروفیت خانوادگی او مانند حضرات بهبهانی و طباطبائی بود مسلماً سید جمال‌الدین هر دوی آنان را تحت الشعاع خود قرار می‌داد و احتمالاً در رأس همه مشروطه خواهان قرار می‌گرفت.

موقعی که مجلس را بتوپ بستند و مقاومت آزادی خواهان درهم شکست و

بهارستان و مسجد سپهسالار بدست دوولتیان خراب شد عده زیادی کشته شدند و بقیه اسیر گشتند عده‌ئی نیز فرار را برقرار اختیار نمودند ادوارد براون در صفحه ۲۰۸ کتاب انقلاب ایران چنین می‌نویسد: من جمله از سران آقای تقی‌زاده و معاضد السلطنه با اتفاق سی‌الی‌چهل نفر موفق شدند بسفارت انگلیس پناه بیاورند در آن موقع سفارت دستور داشت فقط کسانی را که جان آنان در مخاطره افتاده بپذیرند هشت نفر از ملیون که قبلاً شاه تبعید آنان را خواسته بود و به مدرسه سپهسالار پناه برده بودند به‌خانه امین‌الدوله که در نزدیکی آنجا بود فرار کردند ولی این‌خائن فی‌الفور تلفناً ورود آنان را به اداره مرکزی قزاقها خبر داد بلافاصله یک‌عده سرباز برای توقیف آنان فرستاده شد.

یکی از آنها حاجی میرزا ابراهیم بود وقتی که سربازان خواستند او را لخت کنند در اثر مقاومت کشته شد سایرین را به باغ شاه بردند روز بعدش میرزا جهانگیر خان و ملک‌المتکلمین را خفه کردند شاهزاده ظهیر السلطان پسر عموی شاه را نیز قرار بود اعدام نمایند ولی در آخرین دقیق خلاصی یافت گویا مادرش که خواهر مرحوم مظفرالدین شاه بود گفته بود هر گاه پسرش اعدام شود او نیز خودش را هلاک خواهد ساخت.

پس از بازجوئی بالاخره خلاصی یافت و به او اجازه دادند به اروپا برود (نامبرده در ۲۰ نوامبر ۱۹۰۸ در کمبریج از براون دیدن نمود) از چهار نفر بقیه سید محمد پس از گرسنگی و تحمل شداید فوق‌العاده زیاد مدتی در مازندران و کیلان متواری شد تا بالاخره بخت با او یاری کرد و خودش را بجای امنی رسانید آقا سید جمال نیز از تهران با لباس مبدل فرار نمود ولی نزدیک همدان او را می‌کشند مستشار الدوله نماینده شریف و شجاع تبریز و شاهزاده یحیی میرزا مدت زیادی در بند کند و قید زنجیر در حال اسارت با یک‌عده از زندانیان دیگر در باغ شاه بسر می‌بردند این بود شرحی که براون نوشته است ولی کشته شدن سید جمال‌الدین را به تفصیل شرح نمی‌دهد جریان از این‌قرار بود سید جمال‌الدین پس از اینکه از خانه امین‌الدوله خارج می‌شود مدتی خود را در کنار کوچه پنهان می‌نماید پس از متفرق شدن مردم چون پای ایشان می‌لنگید و با عصا راه می‌رفتند نمی‌توانستند فرار نمایند مدتی پشت به دیوار می‌ایستند ناگهان در خانه‌ای بازمی‌شود وزنی از آن خانه بیرون می‌آید سید را شناخته بمنزل خود می‌برد آن زن

خانم اعتمادالدوله دائی محمد علی‌شاه بود سید جمال‌الدین شب‌را در آنجا ماند و روز بعد بالباس مبدل که در همان منزل تهیه شده بود از راه قم و همدان عازم عتبات می‌شوند در همدان بدست نایب رضانامی که در دستگاه حکومت کار می‌کند دستگیر می‌گردد آخر سر به دستور وحکم محمد علی‌شاه پاهایش را زیر برشم قاطری بسته و او را به بروجرد می‌برند در زندان باتسمه ایشان را خفه می‌کنند.

ادوارد و آلمونت **Edouard Valmont** جوان اشراف زاده فرانسوی که عاشق يك دختر ایرانی می‌گردد و در جزو کادر سیاسی دولت فرانسه درمی‌آید در دوره انقلاب مشروطیت در تهران بسر می‌برد و بزبان فارسی آشنائی داشت از خود یادداشت‌هایی باقی گذارده که بعداً بوسیله دو نفر نویسنده یکی انگلیسی و دیگری فرانسوی مشترکاً نوشته‌های او بصورت کتابی درآمده است فصل ۱۳ کتاب نامبرده تصادفاً در ۱۳ صفحه هم‌اکنون مربوط به سید جمال‌الدین و یکی از نطق‌های معروف ایشان می‌باشد يك عکس نیز از مرحوم سید جمال‌الدین در موقع وعظ در مسجد شاه برداشته شده که گروه خیلی زیادی از مردم تهران از هر طبقه پای منبر ایشان نشسته و گوش می‌دهند باینکه تمام خطابه آن روز ایشان در آن کتاب به انگلیسی نوشته شده و طبعاً اصالت خود را از دست داده معیذاً بسیار مؤثر و تکان دهنده است.

گرچه سید جمال‌الدین شهید گردید ولی روح و افکار او همیشه زنده و پاینده خواهد ماند خوشبختانه پسر ارجمندی از ایشان در حال حیات باقی مانده که خدماتش در فرهنگ و علم و ادب کمتر از خدمات پدر در راه کسب آزادی و حریت نبوده است . در خاتمه معروض میدارد کتابی که بدان اشاره شد در حال حاضر در دسترس نبود لذا نتوانستم نام و عنوان گردآورنده را بنویسم آن کتاب را تصور میکنم در کتابخانه موزه بریتانیا دیدم اگر کسی علاقمند باشد عنوان کتاب بنام گردآورنده را بداند ممکن است مرقوم نمایند تأیید گردد .

لندن ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۶